

## فروغ روی ماه (انعکاس نقش شهید مزاری در احیای هویت هزاره در آینه شعر معاصر افغانستان)



پیشه

هفته سین ۱۳۹۴

□ زکریا فصیحی

### چکیده

بازتاب زوایای شخصیتی شهید مزاری، واقعیتی است که در شعر معاصر افغانستان اتفاق افتاده. در این مقاله کوتاه، بخش اندکی از این واقعیت به عنوان «انعکاس نقش شهید مزاری در احیای هویت تباری، ملی و مذهبی هزاره‌ها» بررسی شده است. لذا می‌توان گفت که شهید مزاری با جایگاهی که در ذهن و ضمیر شاعران داشته، به عنوان سوژه در غنای ادبیات منظوم کشور، کمک شایانی کرده است. در فرآیند بررسی این موضوع، به بخشی از ابیاتی که به مضمون فوق پرداخته، استشهد شده است.

کلیدواژه‌ها: مزاری، هزاره، احیای هویت، شعر معاصر افغانستان

## مقدمه

«احیای هویت» از کلیدواژه‌هایی است که به صورت جدی با شهید استاد مزاری وارد گفتمان سیاسی و سپس گفتمان ادبی افغانستان شده است. کلیدواژه‌ای که بایک دنیا شعور سیاسی و اجتماعی از دل یک دنیا درد و حرمان و حقارت یک ملت برخاسته است. این که رسمیت هویت مذهبی شیعه وارد قانون اساسی کشور شد، زمینه‌های آن را از زمانه‌های دور باید در نظر گرفت. از جمله تلاش‌های گفتمانی مرحوم کاتب و ضرب شتم او برای این امر و تلاش‌های پسمزاری که هرکدام در جای خود مطرح شده است؛ اما این جانتها انعکاس صدای دردمند مزاری در شعر معاصر افغانستان، بررسی می‌شود. حقوق مدنی و شهروندی ساکنان یک سرزمین، از مسلمات دنیا است و نادیده گرفتن آن‌ها به عنوان نقض حقوق بشر، جرم بین‌المللی محسوب می‌شود؛ اما واقعیت این است که حق شهروندی، ثمر درختی است که ریشه و تنه‌اش اثبات هویت شهروندان و اثبات اصل شهروندی است. به گونه‌ای که تا این ریشه در سرزمینی مستحکم و آن تنه استوار نشود، فریاد حق شهروندی خواهی به گوش قدرتمندانی که جانشان از وجدان بشری خالی است، نخواهد رسید.

از دل روزگار و از میان ملت رنجور هزاره، مردی برخاست و حنجره‌اش مَجْرای صدای قرن‌ها خفته و خفه شده ملتش شد. آن مرد تکرار نشدنی تاریخ افغانستان، شهید استاد مزاری بود. او که از عمق رنج و درد و هویت سوزی ملتش قد برافراشته بود، جانش را نیز بر سر آرمان و اندیشه‌اش گذاشت. این البته خوی مردان بزرگ تاریخ است که جان خود را از حق و عدالت انسانی و مداوای درد مردمی، ارزشمندتر نمی‌دانند. استاد مزاری نیز گویا از زبان علامه شهید، سید اسماعیل بلخی تکرار کرد که «ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشیم». چنین جان دادن‌هایی اگر از نظر صاحب آن جان‌ها به دلیل بزرگی ایده و اندیشه‌شان به معنای فانی شدن باشد، در سنت الهی و روند طبیعی روزگار، زنده ماندن و جاودانه شدن است. چنان که خداوند همینان را «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران: ۱۶۹) می‌داند، ظریفان روزگار نیز گفته‌اند: «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق» یا «سعديا مرد نکونام

نمیرد هرگز».

لذا در نبود خود مزاری، صدا و اندیشه و آرمان بلندش سرود و غزل شد و از نای دردمند رهروانش جریان یافت، در صفحه کتاب‌ها جان گرفت. این اشعار هم می‌تواند در آینده، نسل‌های این ملت رنج‌کشیده و حرمان دیده را برای مبارزه با بی‌عدالتی جان و توان بدهد و هم می‌تواند یکی از شاهدان را با نگاه هنرکشف و برای نسل کنونی و آینده معرفی کرد. بخشی از این اشعار از عشق و تخیل و تفکر کسان تراویده که در زمان شهادت مزاری بزرگ، یا نبودند یا در گهواره بودند. کلیات «تبر و باغ گل سرخ» در حجم نزدیک به ۶۰۰ صفحه، برآیند عشق و محبت و احساس شاعرانی است که ارزش مزاری را دریافته‌اند و احیای هویت خود را مدیون تلاش و تفکر و خون و جان او می‌دانند. در این نوشتار محدود که به بررسی بُعدی از ابعاد شخصیتی رهبر شهید در شعر معاصر افغانستان پرداخته شده، تنها به چند بیت استناد شده تا پای ملخی از سوی موری به پیشگاه سلیمانی آن ایرمرد تاریخ کشور باشد.

## سرگذشتِ هویت هزاره

سنت جاری در جهان و روال طبیعی زیست سیاسی و مدنی، این است که نظام‌ها و سیاست‌ها ممکن است دچار تغییر و تعویض شوند؛ اما داشتن حق زندگی، هویت ملی و مذهبی به عنوان حقوق مسلم ملت‌ها، همواره پابرجا است. مگر این که جرم ملت بر ضد نظام حاکم ثابت شود که در آن صورت نیز ملت طبق قوانین بین‌المللی و بشری محاکمه می‌شود.

## مزاری و شناسایی اساسی‌ترین نیاز هزاره‌ها

هزاره افغانستان نه، بلکه هیچ بشر دیگری با آن حجم از تحقیر و تکفیر و شتمات سیستماتیک، نمی‌توانست و نمی‌تواند به هویت و آینده خود فکر کند. این حق‌کشی و هویت‌سوزی در حق هزاره البته مخصوص یک مقطع تاریخی نیست، بلکه سال‌ها ادامه داشت تا یک بار دیگر در اواخر دهه شصت شمسی، علناً و در برابر چشم و گوش جهانیان از شورای مجاهدین در پیشاور سربرآورد و باز موجودیت هزاره تا حد «یک

خود، عزت و هویت پیدا کردیم. اگر افغان‌ها و تاجک‌ها و ازبک‌ها و... به اسلام فخر می‌کنند، ما هم مسلمان هستیم و به اسلام فخر می‌کنیم؛ اما اگر آن‌ها به نژادشان فخر می‌کنند، ما هم یک نژاد هستیم و به نژاد خود فخر می‌کنیم (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۲۱).

## انعکاس اندیشه هویت‌خواهی شهید مزاری در شعر معاصر افغانستان

شعر، آیه‌های کتاب احساس و تفکر و غریب و غرض دادخواهی و حق‌طلبی جوامع بشری است. شاعران در دوره‌های گوناگون و در جوامع مختلف، درد و زخم جامعه‌شان را در لفافه خشم و احساس براندام سخن پوشانده و بر سر استبداد زمان خود فریاد زده‌اند یا سوژه‌های عاشقانه و عارفانه و حماسی را به توصیف نشستند تا عکس جاودانگی سوژه را بر دیوار تاریخ قاب گرفته و آیندگان را به تماشای آن دعوت کرده باشند. زیبایی سخن و از دل و جان شاعر نشئت گرفتن آن، سبب در جان مخاطب نشستن آن می‌شود و جاودانگی سوژه را نیز بیمه می‌کند؛ اما پرواضح است که هر کس و هر چیزی ظرفیت سوژه شعر شدن را ندارد. معشوق شاعر یا متعلق شعر او در زیبایی یا دیگر اوصاف قابل وصف، باید در اوج خاصی قرار داشته باشد تا عشق شاعر را به قدری برانگیزاند که او شیمه جان و عصاره احساسش را در قالب واژه‌ها و آرایه‌های بریزد و به بر سر او نثار کند.

شهید مزاری از چشم شاعرانی که از او و برای او سروده‌اند، چنان در اوج نشستند است که او دیسه در چشم هومر یا شمس در چشم مولانا یا لیلی در چشم مجنون یا رستم در چشم فردوسی. او که برای نبرد با تبعیض و بی‌عدالتی قد برافراشت و جانش را بر سر احقاق حقوق ملتش گذاشت، شعر گفتن برایش و کمک به جاودانه شدن نامش، کم‌ترین ادای دین و ارج نهادن به تلاش و خون دل خوردن‌های او است.

این البته سنت الهی است که هر کس کار مخلصانه کند، نام و یادش در یادها به جاودانگی می‌رسد. نام نیکش همیشه بر زبان‌ها است و دعای خلق، نثار روحش می‌شود. مزاری بزرگ نیز در راه آرمان مردمی و ملی‌اش، شمع شد و

اقلیت دو درصدی» (مزاری، ۱۳۹۳: ۸۳ و ۲۲۲) انکار شد. برافراشتن علم مبارزه و سردادن فریاد عدالت‌خواهی و احیای هویت نابود شده هزاره، سرپیشور و صدای رسایی می‌خواست که از حنجره پرقدرت و جان نترس مزاری بزرگ برآمد. این اساسی‌ترین نیاز ملت هزاره در آن مقطع زمانی بود و ابتکار آن شهید عدالت‌خواه، شناسایی آن نیاز. این امر نشانه منطقی بودن سیستم فکری شهید مزاری است؛ یعنی برای گرفتن حقوق مدنی و سیاسی مردم خود، باید از احیا و اثبات هویت آنان آغاز کرد. مزاری که رمز برقراری عدالت را یافته بود، با همکاری دیگر دلسوزان مردم‌ش، طرح ایجاد حزب وحدت را پی‌ریزی کرد. چون «کسی که موجودیتش در خطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند. بعد نوبت می‌رسد به این‌که چگونه زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند...؛ لذا ما در تلاش شدیم که برای حفظ موجودیتمان جمع شویم و وحدت کنیم» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۸۰). حزب وحدت نماد همگرایی سیاسی و مدنی شیعه شد و برای احیای هویت و احقاق حقوق ملت هزاره، اعلام موجودیت کرد. این ابتکار شهید مزاری دقیقاً از تدبیر و عقلانیت سیاسی‌اش برخاسته بود. او با همین تدبیر هم خود ملت را بیدار کرد و هم بر سر گروه‌ها و افراد متخاصم فریاد زد که دیگر زمان استبداد شما و پنهان ماندن هویت ما سرآمده است:

«ما انقلاب کردیم تا حکومت ناب اسلامی داشته باشیم. وقتی ما در افغانستان موجودیت و حق مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور نداریم، باید از موجودیت خود دفاع کنیم و برای برادران خود اثبات کنیم که ما در کشور هستیم. نه تنها هستیم که انقلاب کردیم و در مبارزات ملی پیش‌گام بودیم (جاوید، ۱۳۹۳: ۸۴). «ما سه چیز در این مملکت می‌خواهیم؛ رسمیت مذهب شیعه، تغییر تشکیلات ظالمانه گذشته و این‌که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد» (همان، ۱۰۴-۱۰۳).

او پیش از آن‌که جانش را در راه آرمانش بگذارد، به یکی از بلندترین آرزوهای ارزنده‌اش رسید: احیای هویت ملت هزاره؛ لذا با اطمینان و آرامش گفت:

اگر کار دیگری نکردیم، از برکت جهاد و فداکاری مردم

سوخت و مسیر آینده مردمش را روشن کرد. سخنان ساده ولی عمیق و دردمندانه او هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود: «خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرفدار جنگ نبودم و نیستم، ولی تعهد گذاشته‌ام که از مردم خود دفاع کنم (جاوید، ۱۳۹۳: ۹۲) و تعهد کرده‌ام که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم، هیچ‌وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم. (همان، ۹۳) از خدا نخواستیم که شما را در معرکه بگذارم و جان خود را نجات بدهم. از خدا خواسته‌ام که خونم در بین شما بریزد.» (همان، ۳۵۲) در نهایت خونش در زمین وطنش ریخت و جنازه‌اش در جمع مردمش تشییع شد؛ اما به قول بشیر رحیمی:

ورق‌ها خورد دنیا و دو چشمت همچنان زنده است  
به‌رغم آب و باد و خاک و آتش، آسمان زنده است  
کسی در خاطر آیینۀ تاریخ، روشن نیست  
فقط تصویر خونین تو در ذهن زمان زنده است  
به دوش بادها گم می‌شود هر لحظه فانوسی  
و تنها چلچراغ چشم تو در این میان زنده است  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۲۶۶).

شهید مزاری حالا رهبر محبوبی است که در میلیون‌ها دل جای دارد و خداوند جان‌ها فراوانی را مجذوب شخصیتش کرده است و زبان‌ها و قلم‌های زیادی را به توصیفش واداشت. حماسه عدالت‌خواهی در افغانستان مدیون عزم و درک و حرکت سیاسی او است. در فضای مملو از تبعیض و تاریکی، به قول محمد شریف عظیمی ناگهان:

پیری به نام بابۀ مزاری بلند شد  
روشن کرد حادثه انقلاب را  
آوازه ستاره دنباله دار قوم  
در برگرفت جان حضور و غیاب را  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۴۲۹).

از بس که «جغرافیای روح مزاری بزرگ بود» (جاوید، ۱۳۹۲: ۴۳۰)، حق را برای همه اقوام ساکن در افغانستان می‌خواست نه این‌که تنها سنگ قبیلۀ خود را به سینه زده باشد. او خود بارها فریاد زده بود که «ما وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانیم». (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۵۸) هیچ

نژادی را نفی نمی‌کنیم... همه باید بیایند و در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس باید درباره سرنوشتش تصمیم بگیرد» (همان: ۶۶). نظریۀ «عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی و سهم‌گیری تمام اقوام بر اساس شعاع وجودی خود در سرنوشت افغانستان» را او مطرح کرد؛ نظریه‌ای که امروزه در نظام سیاسی افغانستان مطرح است. هرچند چنان‌که ایشان می‌خواست، محقق نشده است.

موقعیت‌شناسی و برحسب نیاز مردم حرکت کردن و حرف زدن، اقتضای سیاست و رهبری است. مزاری استعداد این موقعیت‌شناسی‌اش را ثابت کرد و در زمان لازم، داد‌احیای هویت مردمش را سرداد تا دیگر هزاره بودن جرم نباشد. او به نظر محمد حسین فیاض، برای همین امر در میان مردمش ظهور کرده بود:

امضا کرد برگ حضور دوباره را  
از نوبنا نمود، بنای هزاره را  
در گفتمان سخت زمان با نگاه خود  
معنا کرد قافیه و استعاره را  
آیا نشان نداد که بعد از دو قرن، باز  
باید به دست داشت، درفش و ستاره را؟  
آری دم غروب، به ما گفت: «بعد از این  
باید شکست داد، شب و سنگ خاره را»  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۴۴۶).

مفاهیمی چون عدالت و عدالت‌خواهی از افکار سیاسی او وارد گفتمان سیاسی در افغانستان شد. با همین حمایت‌های او از بینوایان زجرکشیده بود که اینک نام و یادش دل‌های همه مردم عدالت‌خواه کشورش را تسخیر کرده، به آزادگان و حماسه‌آفرینان دلیری داده و ملت در تبعید سیاسی مانده و هویت سوخته، به هویت خود رسیده و با شعر عدالت آشنا شده است. چنان‌که عبدالرحمان عالمی سرود:

تا جلوه‌های عزم تو تا بید روی خاک  
دریایی از حماسه درخشید روی خاک  
تا آمدی به پای تو بارید آسمان  
یک کهکشان ستاره و خورشید روی خاک  
میراث چشم‌های تو شعر عدالت است

برامتی که مانده به تبعید روی خاک  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۳۳۹).

شهید مزاری با احیای روحیه سیاسی مردمش و یاد دادن راه و رسم زیستن در افغانستان، هویت برپاد رفته ملی و مذهبی آنان را بازگرداند؛ بنابراین می توان گفت مزاری یک سبک زندگی سیاسی برای محرومان کشورش ایجاد کرد. محمد عزیزی با ظهور مزاری به این باور رسیده که دیگر صیادی جرئت صید او را ندارد، پس می تواند پرواز را حق مسلم خود بداند. او گذشته خود را با غمگینی به خاطر می آورد؛ اما بیدار شدن و محترم شدن و عزت و هویت یافتنش را مدیون فروغ روی مزاری و پژواک صدای رسای او می داند:

کبوتران غریبی، در این حرم بودیم  
غزال هایی که در کوه درد، رم بودیم  
پزندگانی که صیادمان کمین می زد  
به لحظه لحظه پروازمان زمین می زد  
حماسه هایی که ناخوانده خاک می گشتیم  
ترانه هایی که نسروده پاک می گشتیم...  
تو آمدی و به ما آفتاب آوردی  
برای قافله پیغام آب آوردی  
تو آمدی و به ما احترام بخشیدی  
به زخم های کهن التیام بخشیدی  
تو آمدی و درختان بید هم گل داد  
ز آب شعله برآمد و سنگ هم مل داد...  
تو آمدی و شب تیره را سحر کردی  
درخت باور ما را پراز ثمر کردی  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۳۶۶-۳۶۸).

بشیررحیمی نیز از احیای هویتش چنان به وجد آمده که جریان مزاری را در جان خود احساس می کند و هویت احیا شده اش را در قالب آغاز دوباره، مدیون او می داند:

مزاری! ای تب و تاب همیشگی در من  
همیشه شور و شر عشق پیشگی در من  
به هر کجای جهان از توشور می گیرم  
تو آفتابی و من از تونور می گیرم  
به نام نامی ات آغاز می شوم هر روز

هزار حنجره آواز می شوم هر روز (جاوید، ۱۳۹۲: ۲۶۷).  
از نظر شهید مزاری هزاره ها دوشادوش دیگر اقوام برای آزادی افغانستان جهاد کرده و شهید داده و هیچ کس حق ندارد مانع مشارکت سیاسی آن ها را در امور کشور گردد و نباید دیگر هزاره بودن در افغانستان جرم باشد. محمد حنیف رضوانی این تصویر او را در قاف شعر، بر دیوار تاریخ و ادبیات آویخته است:

در زیر پرچمی که برافراشتی پدر!  
با عزم استوار خود آباد گشته ایم  
اکنون هزاره بودن ما نیست جرم ما  
زین پس بلای دشمن شاید گشته ایم  
دیگر هراس نیست زاهریمنانمان  
بس سوختیم، پاره ای پولاد گشته ایم  
در یافتیم عزت فردای قوم را  
ما سرفراز، ملت آزاد گشته ایم  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۲۷۸-۲۷۹).

احمد رضایی او را طبیب دواری می داند که خود زخم هزاره بودن را تجربه کرده بود. به همین دلیل، دلش لبریز از اندوه مردمش بود و برای درمان درد آنان تا پای جان به پیش رفت:

د دل تو درد زخم کهنه ژش بود  
سینه لب ماله از آرومی گشتی  
تأسیس خون آوچه ز دیدی از زخم دل مو  
که پای لوج پس در مومی گشتی  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۲۷۱).

بهار فصل زنده شدن طبیعت است؛ ولی جان این زنده شدن به بود و نبود آب بند است. محمد شریف سعیدی، مزاری را رود خروشان می داند که برای احیای طبیعت سربه صخره می کوبد تا خود را به دشت و دمن برساند و طبیعت را احیا کند. مزاری نیز برای احیای هویت ملتش، خود را چون رود مست و خروشان بهاری به صخره ها کوبید و در صحراهای تبعیض و تعصب به مبارزه خشک سالی عاطفه مسلمانی و احساس و وجدان انسانی دشمنان ملتش برخاست:

ای پرتپش ترین نفس رود در بهار  
بی تو چورود سد شده، جرئت نداشتیم

توآمدی که جویچه‌ها رود خود شوند  
ما بی تو یک دریچه هویت نداشتیم  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۲۹۹).

وفایی یکه‌ولنگی به بسته بودن زبان هزاره و نداشتن  
جرئت لازم برای مطالبه حق، اعتراف می‌کند و می‌افزاید که اما  
تو ما را بیدار کردی و نبض زندگیمان را به تکان خوردن  
و داشتی:

من زبانم بسته بود و گنگ و لال  
تا که نوشیدم از این آب زلال  
کام ما را عشق تو سیراب کرد  
نظم نامفهوم ما را ناب کرد  
مرغ دل را عشق تو پرواز داد  
برطنین شعر من آواز داد  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۵۸۷).

زهر زاهدی قبیله مزاری را به زمینی زمستان زده‌ای تشبیه  
می‌کند که در سرمای استبداد کرخت شده بود. ناگهان خونی  
که از زخم مزاری - بخوانید فریادی که حنجره مزاری - جاری  
شد، این زمین را احیا کرد و شور زندگانی و جان بهاری به آن  
بخشید:

تک تک زخم تو گویی به زمین جان داده است  
وزمینی که زخونت گل ایمان داده است  
حس طاهر شدن باغ و شکوفا شدنش  
چه کسی نام تو را یاد درختان داده است؟  
(جاوید، ۱۳۹۲: ۲۹۱).

### نتیجه‌گیری

انعکاس سیمای قهرمانانه مزاری بزرگ در آیینۀ شعر معاصر  
افغانستان، واقعیت آشکاری است که طی سه دهه در ادبیات

ما اتفاق افتاد. این امر از یک سوسپاسی است که طیفی از  
شاعران این مرز و بوم که تقدیم آن ابرمرد کرده‌اند و از سوی دیگر  
نشان عظمت او است که تخیل و تفکر و احساس انسان‌های  
فراوانی را مجذوب خود کرده و مضمون شعرشان واقع شده  
است. یکی از زوایای شخصیتی و فکری انعکاس یافته او در  
آیینۀ شعر معاصر افغانستان، اندیشه هویت خواهی اش است  
و تلاشی که او در مسیر احیای هویت هزاره کرد. او تلاش  
خالصانه اش را کرد، حتی جانش را نیز بر سر آرمانش گذاشت و  
هویت ملی و مذهبی اکنون هزاره‌ها تا حدود زیادی مرهون  
تلاش و ایثار او است؛ اما باز هم به قول سید حسین موحد  
بلخی: «ای کاش! نبود و بود ما یکجا باز/ برخیزد و یک تپش  
مزاری گردد». (جاوید، ۱۳۹۲: ۱۰۹) او با راهی که انتخاب کرد،  
از نظر معنوی به جاودانگی رسید و از نظر سیاسی و اجتماعی  
به یک عنصر قابل احترام و فراموش نشدنی تبدیل شد.

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جاوید، محمد جاوید (۱۳۹۲)، تبر و باغ گل سرخ،  
(مجموعه اشعار در وصف و سوگ شهید مزاری)، کابل:  
نشر امیری.
۳. کاتب، فیض محمد (۱۳۳۱)، سراج التواریخ (ج ۳)،  
کابل: مطبعه حروفی دارالسلطنه.
۴. مزاری، عبدالعلی (۱۳۹۳)، احیای هویت: مجموعه  
سخنرانی‌ها، (به کوشش محمد جاوید جاوید)، کابل،  
نشر امیری.
۵. نایل، حسین (۱۳۷۲)، سایه روشن‌هایی از وضع جامعه  
هزاره، قم: نشر اسماعیلیان.